

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

نه حالا فقط به صرف ایشان، نه، ولی به طور کلی خب ایشان هم نظرشان بر این بوده و این را من نگفتم حالا و همه هم متوجه این قضیه باشند. در دعاهایی که خوانده می شود، چه زیارت عاشورا، چه سایر دعاها مثل دعای صباح در صبح، دیده می شود که بعضی ها در خواندن دعا عجله دارند یعنی صرفا منظور این است که دعا خوانده شود و به یک ثوابی

برسیم! یا به واسطه گوش دادن یا به واسطه قرائت
زیر لب و آهسته. و این مسأله هم در مورد قرائت
قرآن هم صادق است، حتی من یک وقت از یکی از
آقایان، یکی از آقایانی که معروف هم هست، یعنی
اهل اخلاق و اینهاست شنیدم که داشت می گفت
قرآن بخوانید، قرآن را تند هم بخوانید عیبی ندارد!
غلط هم بخوانید اشکال ندارد! ملائکه درست
می کنند و می برند! تند بخوانید! قرآن را تند بخوانید
و ملائکه خودشان درست می کنند! لابد سر و ته آن
را درست می کنند و ادیت^۱ می کنند! و اعراب و
فونت و اینها را تنظیم می کنند تا وقتی که می برند
پیش خدا مشکلی نباشد!

این مسأله صحیح نیست، دعا یک معنایی
دارد، یک حقیقتی دارد که آن حقیقت و آن معنا باید
با خواندن دعا و تصوّر معانی دعا و قرار گرفتن در
آن حال، انسان در آن فضا خودش را قرار بدهد و الا
صرف خواندن آن دعا، نمی گوئیم ثمره‌ای ندارد،
ولی ثمره‌اش کم است، نتیجه‌اش کم است. یک وقت

^۱ Edit- . کلمه انگلیسی بمعنای تصحیح کردن، ویرایش

مرحوم آقای حداد به بنده می فرمودند ذکر یونسیهات را همیشه باید با حال بگویی، حال داشته باشی و ذکر یونسیه را بگویی، البته این را رفقا بدانند که اگر در سجده میسر نشد می توانند ذکر یونسیه را در حال حرکت هم بگویند منتهی خودشان را در سجده فرض کنند و ذکر را بگویند، اشکالی ندارد، در حال حرکت، در حال نشسته، اگر با کسی صحبت نمی کنند اشکالی ندارد، آقای حداد می فرمودند ایراد ندارد.

بعد ایشان این را فرمودند که اگر این ذکر را همینطوری بگویی که فقط صرف تکرار این ذکر بر زبان باشد، بی فائده نیست اما آن نتیجه و آن اثر مطلوب را ندارد. قشنگ یادم است که ایشان روی این قضیه تأکید داشتند. بالاخره ذکر خداست، با تصنیف و اینها فرق می کند ولی علی کل حال بی فائده

نیست اما این اثر همین است، این اثر وقتی که شما ذکر یونسیه را می‌گویید، ذکر لا اله الا الله و ذکر صلوات را می‌گویید و سایر اذکار مختلف، خودتان را در آن هوا و فضا و موقعیتی که مبدأ و منشأ برای نزول این ذکر است قرار می‌دهید معنایش این است. وقتی که دارید می‌گویید لا اله الا انت دارید می‌گویید که خدایا من در این مسأله که هیچ مؤثری نیست و هیچ اثری نیست جز اثر تو و مؤثریت تو من این مطلب را قبول دارم، می‌پذیرم و به خودم می‌قبولانم و خودم را متعهد و ملتزم می‌کنم به این واقعیت و متعهد می‌کنم به این واقعیت که هیچ اثری جز اثر تو نیست و هیچ مؤثری جز تو نیست و بنابراین من رفتار خودم را بر این مسأله تطبیق می‌دهم.

حضرت یونس که در شکم ماهی چهل روز ذکر یونسیه را می‌گویند برای همین است دیگر، فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ظلمات همین شکم ماهی است، ... **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** الأنبياء، ۸۷ مرحوم آقا سید

عبدالکریم کشمیری می گوید که من از آقای حداد سوال کردم که چرا در ذکر یونسیه عبارت بعدی را شما دستور نمی دهید و نمی گویم **فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنْ**

الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ الانبياء، ۸۸ آقای حداد

فرمودند خب این دومی که برای ما نیست! این دومی

برای خداست، ما که از طرف خدا که نباید ذکر بگویم!

این که مربوط به ماست باید بگویم که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**

سُبْحَانَكَ این برای ماست باقی برای خداست خدا

می گوید ما استجابت کردیم و از غم نجات دادیم، ذکر

خدا را که نباید بنده بگوید! خب مثلا این چه عالمی

است که نفهمیده، آقای حداد که عارف است و چقدر

لطیف [استدلال] می کند. این که می گویند اینها به

حقایق عالم رسیده اند معنایش این است.

خب این **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** که ما می گویم معنایش

این است که ما داریم این را می گویم، مرحوم آقا

می فرمودند وقتی که لا اله الا الله می خواهید بگویند

البته خب این مراتب بالاتری دارد و این اولین مرتبه

است یعنی هیچ اثری در عالم نیست جز آن اثری که از

تو ساطع باشد و هیچ حرکتی نیست و هیچ وجودی
نیست و هیچ سبب نیست و موثری و استقلالی نیست
و هیچ چیزی نیست جز اینکه آن اصلش و هستیش
خودت هستی و مبدأش تو هستی و غیر از تو کسی
نیست. خب این را حضرت یونس برای چه گفت؟
خب خدا به دل او انداخت که این را بگو. تو که از میان
مردمت بیرون آمدی تو از غیر خدا دیدی، تو از غیر
خدا دیدی این کار مردم را و این قبول نکردن را و
آمدی و به حساب مردم گذاشتی، اگر در همان موقعی
که داشتی با مردم صحبت می‌کردی و معاشرت
می‌کردی و رفت و آمد و

مرافقت می‌کردی این در دلت بود که اینکه
الان از من نمی‌پذیرند اگر خدا بخواهد می‌پذیرند،
اینها را دیگر نفرینشان نمی‌کردی، دیگر مشکلی
نبود، این اگر آن گوشه دلت ... ولی تو آمدی همه
بارها را سر مردم بیچاره خالی کردی، هر چه
نمی‌دانم وزر و وبال و دردسر و جهل و این چیزها
بود همه را آمدی بر سر این خلق خدا خالی کردی،
هیچ سهمی واسه خدا نگذاشتی که اینکه الان قبول
نمی‌کند، اینکه الان نمی‌خواهد بپذیرد اگر اراده خدا
بود می‌پذیرفت و این الان دارد به خاطر جهل است
که نمی‌پذیرد. مولانا خیلی عجیب در اینجا می‌گوید،
خدایا اینکه ما الان از تو رو برمی‌گردانیم این مربوط
به ما نیست، این مربوط به جهل ماست، جهل ما
باعث شده که ما از تو روی بگردانیم، اگر ما نسبت
به تو جاهل نبودیم و عالم بودیم هیچ وقت از تو رو
بر نمی‌گردانیدیم.

حضرت یونس آمده می‌مردم را تبلیغ کرد، تبلیغ

کرد و بعد وقتی که دید خلاصه قضیه به این کیفیت
است و نمی‌پذیرند دیگر شروع کرد به نفرین کردن و

خدا هم گفت بسیار خب ما اختیار اینها را در اختیار تو گذاشتیم، اختیار باد را در اختیار گذاشتیم اختیار زمین، اختیار صاعقه، همه را در اختیار گذاشتیم. پیغمبر ما هستی، پیغمبر ما نفس دارد، پیغمبر ما ولی است، نفس دارد، نفسش حق است، نفسش می گیرد، دعایی که بخواهد بکند می گیرد، این را ما آمدیم و اینها را در اختیار تو قرار دادیم خب استفاده کن، حضرت گفتند خیلی خب حالا که خدا يك هم چنین چیزی را در اختیار ما قرار داده چرا ما استفاده نکنیم؟ در حالی که همینها را خدا در اختیار پیغمبر ما هم گذاشت در وقتی که پیغمبر را سنگ زدند (در جریان کوه ابوقبیس) اما پیغمبر استفاده نکرد و گفت اللهم اهد قومی خدایا جهلشان را بردار، چرا می خواهی عذابشان کنی؟ زمین لرزه و صاعقه را خدا گذاشته ولی خب زمین لرزه بیاد اینها می میرند، اما اگر جهل را برداری اینها زنده می مانند، مسلمانند شیعه می شوند، نسلشان شیعه می شوند خب این بهتر است یا اینکه زمین لرزه بیاید و بمیرند؟ همین طور ناقص از دنیا بروند و به آن مرتبه

کمالیشان نرسند؟ کدام بهتر است؟ این فرق بین پیغمبر و حضرت یونس است. کدام قسم بهتر است؟ هر دو کار هم در اختیار انسان است، خدا می گوید هم این را ما در اختیار گذاشتیم هم این را، هر دو را در اختیار تو گذاشتیم، دعا کنی زلزله بیاید، صاعقه بیاید همین الان می آید تمام این مشرکین و کفار قریش همه می روند زیر زمین، بسیار خب اینها هم که نمی مانند گروه بعدی می آیند خب آنها هم ترتیب شان داده شود، خیلی خب تمام که نمی شود، گروه سوم هم می آیند پیغمبر باید بنشیند تا یکی یکی آنها بمیرند، آنها دمر شوند، آنها یه ور شوند آنها دو ور شوند این شد کار پیغمبر؟! این که نشد، پیغمبر حالا برود يك کار دیگری بکند که اینها درست شوند، اصلاح شوند.

حضرت یونس خب با این دید آمد بیرون،
خدا گفت خیلی خب مثل اینکه نیاز به یک چله
داری که خلاصه در این چله بعضی چیزها حالت
بشود، متوجه نظام ما بشوی، نظام ما! نه نظام...
متوجه نظام ما بشوی که نظام ما نظام صلح است،
نظام رحمت است، نظام عطوفت است، نظام
همراهی با کافر و جاهل و مشرک است این نظام
نظام ماست، نظام بزنید این بمیرد! آن زنده شود! آن
خراب شود! این نظام ما نیست، [سر] فحش را
بکشیم به همه دنیا و مرگ بر این و آن! کشورهای
جغرافیا را از اول بگیریم، از ایران [شروع کنیم]:
مرگ بر پاکستان و هندوستان و استرالیا و مالزی و
امریکا و افریقا و سیرالئون و بوركینافاسو، ترتیب همه
را بدیم، خب این چه شد؟ مرگ بر همه! خدا
می گوید اگر قرار بود مرگ بر همه باشد ما زودتر از
شما ترتیب اینها را می دادیم، کاری نداشت برای ما،
به یک آن می آمدیم یک تخم مرگ را همه جا
می پاشیدیم و همه... نه بابا! این دنیا حساب دارد،
این کسی که الان مشرک است، این کسی که الان

کافر است، این ممکن است از نسلش مسلمان درآید،
ممکن است مومن دربیاید، حساب دارد.

چرا ما با منطق رحمت و برکت و عطوفت و

عاطفه و نوع دوستی که همان منطق خداست با مردم

برخورد نکنیم؟ آن ... **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ** را می گیریم

رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ... الفتح، ۲۹ را ول کردیم، این **وَ مَا**

أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ الانبیاء، ۱۰۷ را چرا

نمی گیری؟ ما تو را رحمت نه برای فقط شیعیان بلکه

برای عالمین قرار دادیم، برای هر کسی که در دنیا

هست، عالمین یعنی همه افراد، همه انسانها، برای همه

رحمت قرار دادیم، رحمت است برای همه است، امام

رضا علیه السلام امام همه است، امام رضا امام

مسلمانها و شیعیان فقط نیست! امام کفار است، امام

یهودی است، امام نصاری است.

ما یک وقتی در زمان شاه می خواستیم با

راننده به مشهد بیاییم، آن شخصی که راننده را معرفی

کرده بود (از افراد و آشنایان مسجدی مرحوم آقا بود)

گفت که این راننده مسیحی است. جوانی بود خیلی

مودب و خوب و سرش هم به کار خودش بود و هیچ کاری هم نداشت و خیلی با ادب و ساکت هم بود، بعد وقتی که رسیدیم به مشهد از ما سوال کرد که آقا مثلاً حرم تا کی باز است؟ تعجب کردیم این مسیحی چرا دنبال حرم را گرفته! بعد مرحوم آقا گفتند که ما خیال می‌کنیم تا ساعت ده باز است، چون آن موقع‌ها حرم حدود ساعت ده تعطیل می‌شد، بیست و چهار ساعته نبود. بعد ایشان گفتند شما چطور می‌خواهید حرم بروید؟ گفت آقا من نذر دارم که بروم حرم امام رضا، نذر هم این است و ما با خود گفتیم از این فرصت استفاده کنیم و با شما که مشهد می‌آیم [نذرمان را هم ادا کنیم].

ماشین خوبی داشت، ما را آورد تا مشهد، در

زمان شاه و تابستان هم بود.

گفت: [من و همسر] چند سال پیش ازدواج

کرده بودیم و بچه دار نمی شدیم، هر چه کردیم نشد

در ایران به ما گفتند خارج هم بروید فایده ندارد،

حالا نگفت مشکلی اصلی را ولی گفته فایده ندارد و

ما هردو خیلی مایوس شدیم و هردو خیلی دلشکسته

بودیم. خب بالاخره زن و شوهر به هم علاقه دارند.

یکی از دوستانمان به ما گفت نذر امام رضا علیه

السلام بکن که بروی زیارت امام رضا و ... ما آمدیم

شب در خانه و به امام رضا توجه کردیم، نشستیم با

همدیگر (یک مسیحی، یک مسیحی آقا) و به امام

رضا گفتیم که اگر به ما بچه بدهی ما می آییم برای

زیارتت، می گفت نه ماه دیگر بچه ما دختر درآمد، نه

ماه بعد، و اسمش هم نمی دانم یک اسم اسلامی

گذاشته بودند، زهرا گذاشتند، فاطمه گذاشتند، یادم

است اسمش هم اسم اسلامی بود، یا اسم مادر امام

رضا بود، مثل اینکه اسم مادر امام رضا تُکتم را

گذاشته بودند. خب الان که من توفیق پیدا کردم به

زنم گفتم من الان می روم و نذر را ادا می کنم حالا

تو یک وقتی که مثلا بعدا فرصت شد بیا. خب امام

رضا متعلق به کیست؟ امام رضایی که ما می‌گوییم این واسطه بین خدا و مردم است، کدام مردم؟ کل عالم هستی، نه فقط من و شما، برای کل عالم واسطه است، خب هر کسی به او توجه کند می‌گوید بسم الله مسأله‌ای ندارد این نظام نظام خدا.

خدا به حضرت یونس می‌گوید باباجان تو را که ما الان فرستادیم اینکه بیایی مثل ما عمل کنی نه اینکه مرگ بر این و بر آن ببندی و همه خلق را ...، حالا صحبت این است که خدا رحم کرد که دست حضرت یونس توپ و تانک و طیاره نبود، اگر قرار بود مثل موشک‌های قاره‌پیمای اتمی در دستش باشد که دیگر فقط به قوم خودش اکتفا نمی‌کرد! یک موشک ول می‌داد برود فلان مملکت را ...، خدا رحم کرد یکی اینکه او را پیغمبر کرد نه یکی مثل من و شما! این یک و خیلی مهم است، دوم اینکه از این موشک‌های قاره‌پیما هم به او نداد! فقط گفت که زلزله و باد و اینها را در اختیار می‌گذاریم تازه برای هر کدام از اینها هم یک موکل می‌گذاریم! زلزله موکل دارد، باد موکل دارد، صاعقه موکل دارد، بله

خلاصه کار بی حساب نیست! خب! حالا دیگر بهتر است به همین مقدار بسنده کنیم و دیگر به خط قرمز وارد نشویم.

خب این حضرت یونس رفت در شکم ماهی و خدا به او یاد داد: هان! اگر می خواهی به این نکته بررسی این مسائلی را که ما می گوئیم اینها زوری نیست، با چماق و شلاق و اینها نیست باید بررسی به آن، اگر می خواهی بررسی چهل روز باید در اینجا بایستی، تمام ارتباطات قطع شود، دیگر موبایل همراهت نیست، که تا می خواهی توجه پیدا کنی قرر قرر نمی دانم آقا سلام اینجا این طور شده! سلام آنجا آن طور شده! برایت اس ام اس بیاید! برایت این بیاید آن بیاید، نه! در شکم ماهی است، موبایل هم

در شکم ماهی کار نمی‌کند، تلفن همراهت نیست، موبایل نیست، از این گردها، بشقاب گردها، دیش‌ها نیست. خودت هستی و خودت، آن ماهی هم برمی‌دارد می‌بردت وسط دریاها، دیگر اصلاً نه چشمت خشکی را می‌بیند نه چیزی را. واقعا این دریا عجیب است آدم وقتی که نگاه می‌کند تمام دور تا دورش آب است، از همه جا قطع علاقه می‌کند، از همه جا دیگر، نه امیدی، نه چیزی، همین که می‌بیند یک خشکی است هان! خشکی نزدیک است این خودش یک درجه آدم را می‌آورد پایین، ولی اگر آدم رفت دید تمام دور و برش آب است، بعد یک موج هم بیاید که دیگر عالی‌تر می‌شود و حال خوشی ... (برای بنده پیدا شده!) حال خوشی دست خواهد داد! ان شاء الله خدا قسمت کند یک خرده از آن [موج] تندترهایش! آن وقت آنجا می‌فهمیم حضرت یونس بیچاره در شکم ماهی ذکر یونسیه را از آن اعماق اعماق دلش گفته بود و آن هم تاثیر می‌گذاشت و الا اگر قرار بود موبایل یک طرف باشد و کامپیوتر هم آنجا باشد و بله، چند نفری هم انسان

را باد بزنند این خیلی آن طور که باید و شاید تاثیری که باید بگذارد نخواهد گذاشت. اما او خلاصه دید نخیر ماهی او را خورده و می رود و تا می خواهد یک خرده بیاید بالای آب، آمدیم بالا و آسمان را دیدی؟ می برد صد متر، دویست متر زیر آب. هان! چشمت به هوا افتاده؟ هوای در رفتن زده به سرت؟ نخیر! هیچ خبری نیست می برمت در عمق دویست متری، سیصد متری آنجا ذکرت را بگو!

این که بزرگان می رفتند برای خودشان یک اتاق ذکر قرار می دادند برای این قضیه است، که از همه جا قطع بشوند و فقط تمحض و تمرکز نسبت به آن معانی برایشان حاصل بشود. و آنجا حضرت یونس تازه شروع کرد یکی یکی عوض شدن، کم کم کم کم هی حالش عوض شد و عوض شد، دیگر نه زنی هست دستش را بگیرد، نه بچه‌ای، نه همسایه‌ای، نه رفیقی، نه کسانی، نه دوستانی، دوستانی که فدایت شوم می گفتند، همه. واقعا انسان بعضی چیزها را که می بیند نعمت خداست. نعمت خداست واقعا که برای انسان پیش می آید و از این

قطع تعلق‌ها برکاتی برای انسان حاصل می‌شود که بدون اینها انسان نمی‌فهمد و نمی‌رسد. بعضی از اینها خیلی برکات دارد.

کم کم کم کم هی عوض شد، عوض شد:
خدایا فقط موثر تو هستی، خدایا فقط اثر از توست،
خدایا هدایت از توست، خدایا ارشاد از توست،
خدایا نعمت از توست، همه‌اش از توست، هی
می‌گفت هی می‌گفت با این گفتن هم این هی تغییر
پیدا می‌کرد، تند تند هم نمی‌گفت تمام شود! اتفاقا
وقت کافی داشت، بیست و چهار ساعت قشنگ،
خوب، وقت کافی برای ذکر گفتن داشت، نه
عجله‌ای داشت نه وقت ملاقاتی داشت! و ماهی هم
قشنگ برای خودش می‌گشت، می‌گفت تو ذکرت را
بگو من هم برای

خودم می‌گردم.

تا بعد از چهل روز در آن فضا واقع شد، در فضای جریان فیض از طرف خدا و اینکه همه اشیا به اراده خداست و همه حرکات به اراده اوست و همه سکناات به اراده اوست و همه اوست که به این ظهور درآمده حتی بالاتر از آن، وقتی در اینجا واقع شد دید عجب ما چه اشتباهی کردیم، آمدیم بندگان خدا را نفرین کردیم، به این بدبخت‌های جاهل مهلت ندادیم! حالا صبر کن، چه کار بکن، خب شاید یک تقی به توقی می‌خورد، شاید یک مسأله‌ای پیش می‌آید و قضیه عوض می‌شد، خلاصه در این قضیه عجله کردیم.

آن موقع، خب حالا که رسیدی به جایی که درد مردم را فهمیدی حالا برو هدایتشان کن، حالا که به اینجا رسیدی و به این نقطه رسیدی. این که بزرگان می‌گفتند حاکم اسلام باید قلبش مرتبط باشد و همه افراد را بندگان خدا و عیال خدا بداند و از آن دریچه با مردم سخن بگوید ...

من در یک مطلبی که به بعضی! نوشتم، در آن

نامه‌ای! که نوشتم، به این نکته اشاره کردم که مسأله افراد عادی و اینها سه سال، چهار سال می‌آیند با یک چیزی می‌روند و آنکه باید رویش نظر کرد و دقت کرد آن شخصی است که وجودش و حضورش در اجتماع یک حضور الهی است، یک حضور و وجود الهی است و مردم با این دیدگاه به او نگاه می‌کنند نه به عنوان یک فرد منتخب، منتخب با یک رای می‌آید و با یک استیضاح می‌رود پی‌کارش، آن که چیزی نیست، مسئله‌ای نیست، مشکلی نیست هر کاری هم بکند خیلی مسأله‌ای نیست، می‌گویند مردم بالاخره آقا اشتباه کردی! اما این دیدگاه اگر بخواهد عوض شود و تغییر پیدا کند همه چیز به هم خواهد خورد، همه چیز به هم خواهد خورد، اگر دیدگاه مردم به عنوان حاکم اسلامی آن دیدگاه که توجه به خدا و رابط بین خدا و مجری احکام خدا و ناظر بر خلق بما آنه نماینده خدا، اگر این دیدگاه از بین برود، هیچی تمام شد، یک سنگ هم دیگر روی سنگ بند نمی‌شود و بعد دیگر مسائل در جریانات خاص خودش قرار می‌گیرد.

مرحوم آقا می فرمودند حاکم اسلام باید به این نقطه رسیده باشد و بعد بشود حاکم اسلام! باید به این نقطه رسیده باشد و به این حقیقت باید رسیده باشد.

حالا که حضرت یونس به اینجا رسید، خدا می گوید حالا وقتش است که بروی در میان مردم، آمد در میان مردم خیال کرد حالا همه اینها کافرند دوباره، آمد دید ای بابا همه مسلمان شده اند، خدا گفت هان! این چشمه دوم، بدون وجود تو هم ما می توانیم مسلمان بکنیم، خیال نکن فقط تو هستی، تو یکی از وسائل هستی، تو که اینها را مسلمان نکردی، ولی مسلمان هستند دیگر، خب کی اینها را مسلمان

کرد؟ تو که رفتی در دریا و ذکر یونسیه
می گفتی، کی این مردم را مسلمان کرد؟ همان عالمی
که ...

پس برای مسلمان کردن و مومن کردن مردم
ما نیازی به تو نداریم، یک تق و توقی آن بالا پیدا
شود همه مسلمانند، یک بادی بیاید و یک چیزی
بشود مردم همین قدر بفهمند مسأله غیبی است،
تسلیم شدند، خب تسلیم شدند دیگر، لذا آمد دید
به، نه چک زدیم نه چونه عروس او مد به خونه! همه
خلق الله مسلمان و مومن شده اند و دارند نماز
می خوانند! چه شد؟ چه شد؟ گفتند برو بابا! تو رفتی
قهر کردی و ما این کار را کردیم و خب اینها
همه درس است.

به شما بگویم رفقا در نظام توحیدی بین
پیغمبر و بین یک آدم معمولی تفاوتی نیست، هیچ
تفاوت نیست، چون همه چیز به او مربوط است، در
نظام توحید بین پیغمبر رسول خدا و یک آدم عادی
هیچ فرقی نیست، رسول خدا که شد رسول خدا

^۱ ضرب المثل فارسی بمعنای حصول نتیجه بدون انجام مقدمات

ظهور خداست، از خود چیزی ندارد و صفر است،
ما از خدا می‌گیریم به پیغمبر می‌چسبانیم! این
می‌شود شرک و اینها آمدند شرک را برطرف کنند
بگویند نه آقا جان. ما از خدا می‌گیریم به
امیرالمؤمنین می‌چسبانیم: امیرالمؤمنین در خیبر را
کند، خب امیرالمؤمنین با یک آدم عادی فرق
نمی‌کند، هزار تا آدم در خیبر را نمی‌تواند بکند،
چطور امیرالمؤمنین آن را کند؟ خب بابا بزن به آن
طرف [خدا] چرا می‌زنی به این طرف؟ [مخلوقات].
تمام اشکال ما این است که همه را می‌زنیم به
این طرف خب بزن به آن طرف، امیرالمؤمنین
می‌گوید بابا بزن به آن طرف، من از این که اینها را به
من نسبت می‌دهی خوشحال نمی‌شوم هان! خیلی
هم بدم می‌آید، اصلاً می‌خواهم ریختت را هم نبینم،
نگاهت هم نکنم، ولی اگر بزنی به آن طرف بغلت
می‌کنم، می‌بوسمت، ماچت می‌کنم، بیا بشین بغل
خودم. برعکس آنچه که ما الان هستیم! اگر یکی از
ما تعریف کند به به فدایت شوم بیا بابا، نماز
نمی‌خواهی بخوانی نخوان، روزه نمی‌خواهی بگیری

نگیر، هر کاری می خواهی بکن ولی فدای ما بشو این یکی را فراموش نکن! اهل معرفت عکس این عمل می کنند، می گویند سر ما کلاه نمی رود، آب هم از زیرمان رد نمی شود. توجه کردید؟

ما می خواهیم تمام وجودمان را و خصوصیات و تصرفاتمان را همه را در آنجا قرار بدهیم، هر کسی آمد به آنجا نزدیکتر بود به ما نزدیکتر است، هر کسی آمد و بخواهد از ما تعریف کند تعریف در پاچه ما نمی رود، بیخود تعریف ما را نکنید، خودتان را هم خسته نکنید. چون مردم خیلی با آنها ارتباط ندارند، آبی از تنور آنها برای اینها گرم نمی شود، بگذارند بروند، اینهایی که نه خوششان می آید از

تعریف! نه خوش خوشانشان می شود [مثل

بعضیها.]

حضرت یونس آمد دید عجب! تمام این افراد

همه مسلمان و همه مومن شده اند و تمام شد. خدا

گفت خب حالا دیدی؟ حالا آن ذکرهایی که در

شکم ماهی گفתי اثرش را بیا بین حالا دیدی کار

دست تو نبود؟ آن چیزی که تو خیال می کردی باعث

شده که اینها حرف تو را قبول نکنند چه بوده؟ اگر

خود آنها بودند خب نگاه کن خود اینها پس چطور

آمدند مسلمان شدند؟ پس آن تصوّر تو که همه علت

و همه سبب اینها بودند، آن تصوّر تو غلط بوده و

بلکه باید از اول به ما نگاه می کردی، اگر از اول به ما

نگاه می کردی شاید کار هم به اینجا نمی رسید، دیگر

نیاز به صاعقه و به هم ریختن آسمان و زلزله هم

نمی شد چون وقتی که نفس عوض شود آن نفس در

کل اجتماع تاثیر می گذارد و همه را تغییر می دهد و

همه را به اصطلاح عوض می کند.

این دعاها هم همین است، من می بینم که

خب رفقا دعا که می خوانند تند می خوانند و

می‌روند. روی دعا باید ایستاد، روی جملات دعا باید با تأنی رفت جلو که آن مفاهیم دعا تاثیر بگذارد، شما که یک دعای افتتاح می‌خوانید اگر همین‌طور بخوانیم اللهم انی افتتح ... خب این آدم نمی‌فهمد چه شد، افتتاح چطور شد و اختتامش چطور شد. ولی اگر با تأنی بخواند و طول بدهد و افراد و رفقا هم قبلا دعا را گوش داده باشند، نگاه کرده باشند به معانی (آنها که حالا خیلی با عربیت آشنا نیستند) نسبت به معانی و اینها توجه کرده باشند، آن وقت این هم با تأنی خوانده شود تاثیر بیشتری دارد و در انسان موثرتر است. و فوقش حالا یک نیم ساعتی بیشتر می‌شود، البته در دعاهایی که کوتاه است مثلا ده دقیقه فوقش اضافه می‌شود، ولی آن خیلی تاثیرش بیشتر است.

و ایشان هم همیشه به ما این را در جلسات می‌فرمودند، حتی من یک دفعه دعای سمات می‌خواندم می‌فرمودند آهسته بخوانید آقا. یعنی یواش، تند تند نخوان کسی دنبالت نکرده! آهسته، که این الفاظ و معانی فقط صرف یک گذشت رژه‌ای

نظامی نباشد. این الفاظ در ذهن که می‌روند معانی هم جای خودش را داشته باشد و خیلی تأثیرش [در نفس] بیشتر است.

مخصوصاً در مناجات‌های شعبانیه و دعاهای ماه رجب و یا ماه رمضان و اینها که به مناسبت‌های ماه است و اینها دارای مضامین خیلی عالی است. یا مثلاً مثل دعای کمیل، مثلاً در دعای کمیل دیده‌اید خوب هی افراد کشش می‌دهند به خاطر اینکه خودشان متوجه این قضیه هستند که این با تانی خواندن برای اینها [موثرتر] است و این در همه ادعیه‌ها به همین کیفیت هست.

یک دعاهایی خوانده آن آقای [سید صابر] خدا رحمتش کند، آن زمان زمان بچگی مان بود، گفته

بودند آنها را روی سایت می گذاریم، البته من گفتم که اول تماس بگیرند و استجازه کنند از آن شخص که این دعاها را خوانده، که با اجازه ایشان باشد و بی اجازه نباشد. حالا نمی دانم دیگر چه شده قرار بود یکی دعاها را ماه رجب بود که چند تا دعای ماه رجب بود و یکی هم مناجات شعبانیه. من این را یادم است که مرحوم آقا با همان ضبطهای آن زمان ضبط کرده بودند و برای خودشان شبها می گذاشتند، آن را اگر مثلا افراد گوش بکنند خوب است که نگاه کنند کیفیت دعا را یاد بگیرند که چطوری هست، مثلا مناجات شعبانیه را که من می بینم [بعضیها] همینطوری می خوانند: اللهم صل علی محمد و آل محمد و اسمع دعائی اذا دعوتك و اسمع ندائی اذا نادیتك ... اما آن را اگر نگاه کنید، مثلا می گوید و اسمع ندائی اذا نادیتك با [تکیه بر صوت و] يك تانی و با يك [لحن] خوانده می شود. خیلی هم تفاوت نمی کند حالا مثلا ده دقیقه فوقش بیشتر بشود. بیست و پنج دقیقه مثلا کل مناجات شعبانیه بشود. اما خیلی موثر است یعنی انسان

احساس می کند که حال و هوایش فرق می کند.

چندی پیش یک جا بودیم یک مجلسی بود
من گفته بودم به یک نفر که این مناجات مریدین و
عارفین را بخواند! آقا واللّه خود حضرت سجاد که
این مناجات‌ها را گفته به این تندی نخوانده بود!
خیال می کنم در مقام انشاء هم حتی قدری طولانی تر
از این چیزی که ایشان خواند، بوده است! آخر
مناجات در مقام انشاء خیلی کم است، ولی در مقام
ظهور و بروز ...، خیال می کنم از انشاء حضرت
سجاد هم مناجات را تندتر تمام کرد! به او گفتم آخر
این چه بود که خواندی؟ کی دنبالت کرده بود؟ گفتم
بابا یواش! آهسته! ما که نفهمیدیم مریدش کو،
عارفش کو! در حالی که خیلی صدایش قشنگ بود،
البته ایران نبود غیر از ایران بود. و هم صدایش
قشنگ بود و هم خیلی صدای عربی قشنگ و خوبی
داشت ولی با این سرعتش اصلاً ما نفهمیدیم. ما
خیال می کنیم که دعا یعنی فقط همین یک چیزی
بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد بگوییم خب آن
دعا را خواندیم دیگر! خب دعای افتتاح را امشب

خواندیم و به فیضش رسیدیم! فیض دعای افتتاح به
یواش خواندنش است، به اینکه انسان آهسته و با
تأنی بخواند.

مثلا در همین مناجات شعبانیه همین يك جمله اش،
فقط همین الهی لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک
الا فی وقت أیقظتني لمحبتک همین يك جمله را آدم
[توجه کند] واقعا مو بر تنش راست می شود، و این
همین معنای ذکر یونسیه است، ذکر یونسیه یعنی همین
جمله که خدایا من هیچ قدرتی ندارم و اراده ای نمی توانم
از خودم داشته باشم که از معصیت تو روی گردانم
مگر در زمانی که تو به من

توجه کردی، الا فی وقت أیقظتني لمحبتك مرا
به محبت خودت بیدار کردی، دلم را متوجه کردی آن
موقع است که می توانم معصیت را کنار بگذارم. واقعا
جملات عجیبی در همین مناجات شعبانیه هست و خیلی
جملات عجیبی است. یعنی هر جمله اش هم اعتقاد
است، هم توحید است، هم اخلاق است، هم دستور
اخلاقی است، همه چیز.

بیخود نبود که بزرگان اینها را می خواندند،
خب همیشه مرحوم آقا شبها که از مسجد می آمدند
و ما می رفتیم می خوابیدیم، ایشان مثلا در اتاقشان
می رفتند و می خواندند، یا آقای حداد مثلا، کتاب
ادعیه کنار تشکشان بود و یک دفعه برمی داشتند و
دعا می خواندند. من بعضی از نوارهای آقای حداد را
دارم البته الان مدتی است ... خیلی وقت است،
سابق که گوش می دادم یک مناجات مریدین
می خواندند نیم ساعت طول می کشید. یعنی اصلا
انگار با این جملات حال می کردند، انگار در فضای
این جملات، در حال و هوای این جملات خودشان
هم سیر می کردند و با این معانی خودشان هم حرکت

می کردند و جلو می آمدند همان طوری که خود امام
سجاد علیه السلام جلو می آمد و هی ارتقاء پیدا
می کرد و هی ارتقاء پیدا می کرد و هی بالا می رفت،
اینها هم این طوری بودند دیگر، اینها هم در همان
حال و هوا بودند. عارف همین است، عارف خودش
هم در همان معانی می رود، تا جایی که این معانی
اوج دارد و ارتفاع دارد او هم خودش را می کشاند در
همان ارتفاع و در همان اوج و در همان افق پرواز،
سطح پروازی که دارد این هم خودش را در همانجا
می برد بالا و در همانجا حرکت می دهد و این دیگر
با تند خواندن جور در نمی آید. لذا خیلی آهسته
می خواندند و تأمل می کردند، بین دو جمله
می ایستادند و تأمل می کردند گویا نمی خواستند از
جمله قبل دست بردارند، از آن معنا نمی خواستند
بروند سراغ جمله بعد، می خواستند در آن جمله قبل
حال خودشان را تثبیت کنند و متمرکز کنند و بعد
بروند سراغ جمله بعدی.

سوال: در معنی صلوات و لعن ما چگونه آن

حالت را برای خودمان درک کنیم؟ مثلاً وقتی

صلوات یا لعن میفرستیم چگونه باید بفهمیم اثرش چگونه بوده است؟

جواب: این را انشاءالله بگذارید برای يك

جلسه دیگر که راجع به صلوات، اگر توفیق پیدا کردیم

[مفصلتر صحبت کنیم.] به طور کلی صلوات یعنی

درود، درود از ناحیه پروردگار به معنای نزول رحمت

است، نزول رحمت نزول علم است، [علم] انسان

نسبت به حقایق عالم هستی. وقتی می‌گوییم خدایا

صلوات را بر پیغمبر بفرست یعنی آن را در مراتب

اسماء و صفات لایتناهی خودت همین‌طور به سیر و

سلوک ادامه بدهد و به همین کیفیت جلو ببر، لذا

حضرت می‌فرماید رب زدنی فیک تحیرا، خدایا تحیر من

را بیشتر کن، حرکت در اسماء و صفات را نزول درود

و برکات از ناحیه خدا بر بنده

می‌گویند، و این هم در هر شخصی منطبق با
سعه و جودی خود اوست برای ما همین‌طور است و
برای پیغمبر منطبق با سعه و جودی خود پیغمبر است
در آنجا. و از اینجا ما متوجه می‌شویم کسی که صلوات
می‌فرستد به تناسب سیر و جودی خودش از آن رحمت
و برکتی که برای نفس پیغمبر آمده و سیر او را در مقام
اسماء و صفات به جلو برده و هی بیشتر کرده از او به
خود این شخص مصلی هم خواهد رسید بر طبق آن
میزان و بر طبق ظرفیتی که دارد.

همین که شما صلوات می‌فرستید و می‌بینید
حالتان عوض شد، یک نشاطی پیدا کردید، یعنی
وصل شدید، این معنا معنای وصل شدن است، این
زیادتر بشود آن ادراک بیشتر می‌شود، آن بیشتر بشود
هی ادراک بیشتر می‌شود ادراک نسبت به تقرب و
تجرد بیشتر می‌شود. راجع به لعن هم همین است،
لعن به معنای دورباش از رحمت خداست نسبت به
کسی که عناد دارد، نسبت به کسی که عناد دارد این
معنا معنای دورباش بودن است و معنای دور شدن
است، یعنی خدایا هم آنها را دور کن و هم به واسطه

دور کردن آنها، ما را هم از آن حیطة و فضای آنها دور نگهدار. معنای لعن فقط به آنها بر نمی‌گردد، یعنی خدایا آن کسانی که در مقابل تو می‌ایستند، در مقابل پیغمبر و آل او می‌ایستند و در مقابل حق می‌ایستند اینها را از رحمت خودت دور نگهدار، که به واسطه دور نگه داشتن تو ما هم دور نگه داشته بشویم و آنها به طرف ما نیایند و آثارشان به ما نرسد، توجه به ما نکنند، میل به ما پیدا نکنند، این معنا معنای لعن است و معنای دور شدن به این معناست، که انسان خودش را از نزدیک شدن به فضائی که معاندین و مخالفین هستند دور نگه دارد. شما اگر بروید در یک مجلس امام حسین علیه السلام خب یک حال و هوایی پیدا می‌کنید، بعد از آن طرف بروید در یک مجلس معصیت، چه می‌شود؟ تمام آن حال و هوا را از دست می‌دهید و به حال و هوای آنها درمی‌آید، چرا چون این دو تا با هم دیگر جور در نمی‌آیند، با هم نمی‌خوانند، یا باید در دل شما نور باشد یا باید ظلمت باشد، نور و ظلمت هر دو در یک جا نیستند. این چراغ الان در اینجا روشن است،

چراغ را خاموش می‌کنید ظلمت است، چراغ را
خاموش می‌کنید دیگر نور نیست، وقتی چراغ روشن
است دیگر ظلمت نیست، این قانون طبیعی است.

این لعنی که ما می‌کنیم در واقع لعنی است که
به خود ما برمی‌گردد یعنی خدایا وسیله برای دور
شدن ما را از آن فضا فراهم کن، یعنی آنها را وقتی
دور می‌کنی در نتیجه ما با آنها فاصله می‌گیریم ما
دیگر در آن فضای نمی‌رویم، ما دیگر در آن فضای
ظلمانی و شهوانی و دنیا و کثرات و انانیت و این
حرفها ما دیگر در آنجا حرکت نمی‌کنیم.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد